

معبد سکوت

بر. د. تی. اسپالدینگ

مترجم: فریده مهدوی دامغانی

فصل اول

ادبیات ماورای طبیعی و عرفانی امروزه چنان شکوفا شده است و چنان «بیداری» همگانی رخ داده است و چنان پویندگی و تحقیقاتی برای رسیدن به «حقیقت» صورت گرفته است تا اطلاعاتی درست و دقیق از آموزگاران و استادان بزرگ جهان به مردم ارائه شود که من تصمیم گرفتم تجربیات شخصی ام را که از استادان خاور دور به دست آورده‌ام، با شما در میان بگذارم. در بخشهای بعدی کتاب، من به هیچ عنوان سعی ندارم از مذهب یا فرقه یا آیینی نوین صحبت کنم. من فقط قصد دارم شرحی خلاصه شده از تجربیاتم با «استادان» خاور دور برای شما ارائه دهم تا حقایق اساسی و اصلی آموزشهای آنان را به شما معرفی کرده و از آنها سخن بگویم.

برای تثبیت این یادداشتهای شخصی، همان قدر وقت لازم است که برای تدارک دیدن این سفر اکتشافی به خاور دور، وقت لازم بود. در واقع، استادان ارجمند مورد بحث ما، در سرزمینی بسیار وسیع «بخش و پراکنده» شده‌اند و تحقیقات متافیزیکی ما به گونه‌ای بود که ناچار شدیم قسمت وسیعی از سرزمین هندوستان، تبت، چین و ایران را در نور دیده و از آن‌ها دیدن کنیم. در این سفر، یازده دانشمند بلندپایه و آگاه حضور داشتند که قسمت اعظم عمرشان را در کارهای تحقیقاتی سپری کرده

سوالی مطرح می‌کردیم. ما بایستی در کنار «استادان» زندگی می‌کردیم، به هر کجا که آن‌ها می‌رفتند، می‌رفتیم و خودمان با کمک چشم و عقل و دیده. وقایع را به‌عین مشاهده کرده و از نزدیک با آن‌ها برخورد می‌کردیم. ما اجازه داشتیم تا آن‌جا که دوست داشتیم و برایمان میسر بود، در کنار آنان بمانیم؛ هر نوع پرسشی که به‌ذهنمان راه می‌یافت از آنان سؤال کنیم و تا آن‌جا که میل داشتیم هرآن‌چه را که به‌عین می‌دیدیم، با دقت مورد بررسی قرار داده و به‌ژرفای آن می‌رسیدیم. تا به پاسخی مناسب با نتایج، و به‌راه‌حلی باب میلمان دسترسی پیدا می‌کردیم. سپس آزاد بودیم که هرآنچه را که دیده و شنیده بودیم، به‌عنوان واقعیتی انکارناپذیر و یا توهماتی خیالی در نظر پنداریم.

هرگز در طول این سفر، کوششی از سوی آن‌ها برای اعمال نفوذ و یا تحت تأثیر قرار دادن ما صورت نگرفت. در هیچ زمینه. فکر اصلی آن‌ها همیشه این بود که اگر به‌قدر کافی ندیده بودیم تا متقاعد شویم در این صورت آن‌ها نیز به‌نوبه خویش مایل نبودند ما به‌اتفاقات و وقایع رخ داده شده، ایمان و عقیده بیاوریم. به‌همین دلیل، من نیز همین رویه را به‌خواننده عزیز پیشنهاد می‌کنم و از او استدعا دارم که هرآن‌چه را که در طول صفحات بعدی کتاب خواهد خواند، بنا به‌نیاز و میل قلبش باور کند و به آن ایمان بیاورد. چنانچه مطالبی وجود دارد که باور کردن آن برایش دشوار و غیرقابل قبول است، هیچ الزامی نیست که آن را پذیرفته و «به‌زور» قبول کند. هرآن‌چه میل دارید باور کنید و بقیه را که برایتان باور نکردنی است، باور نفرمایید.^۱

۱. همان‌طور که مترجم فرانسوی کتاب گفت: باور کردن یا نکردن بعضی از حوادث به‌درجه تکامل و پیشرفت آگاهی باطنی شما بستگی دارد و میزان درک و تعمق هر واقعه برای هرانسانی متفاوت است و در واقع هر قسمتی از کتاب که به «دل می‌نشیند». همان قسمتی است که برای درجه تکامل شما مناسب و لازم است. - م -

بودند. ما عادت کرده بودیم که هیچ کاری را بدون بررسی دقیق آن قبول نکنیم، و هیچ واقعیتی را به‌عنوان «حقیقت محض»، هرگز نمی‌پذیرفتیم. ما این سفر را با ذهنی کاملاً شکاک و بدبین و عاری از ایمان و اعتقاد انجام دادیم. با این وجود، در هنگام مراجعت به‌وطن، کاملاً تغییر فکر داده و کاملاً متقاعد شده بودیم که به‌راستی خیلی چیزهای عجیب وجود دارند، و به‌گونه‌ای «معتقد» و با «ایمان» شده بودیم که سه تن از همراهان ما دوباره به آن‌جا مراجعت کردند و تصمیم گرفتند آن‌قدر در آن‌جا بمانند تا بتوانند از زندگی انسان آن نواحی، حقایق اساسی را آموخته و سرانجام مؤفق شوند همان کارهای آنان را به‌انجام رسانند و مانند آنان بشوند.

آن دسته از کسانی که همیشه در کارها به‌یاریمان شتافتند، همیشه از ما خواهش داشتند که آنان را با نام مستعار معرفی کنیم، به‌ویژه هنگامی که یکی از ما تصمیم می‌گرفت خاطرات این سفر عجیب را به‌رشته تحریر درآورد. من نیز با میل و اشتیاق فراوان به‌خواهش آنان ارج نهاده و همان شیوه را دنبال می‌کنم. من در این کتاب قصد دارم فقط از وقایعی که در برابر دیدگانم به‌وقوع پیوست سخن بگویم و تا آن‌جا که برایم مقدور است از واژه‌ها و لغات و اصطلاحاتی استفاده کنم که مورد کاربرد اشخاصی قرار می‌گرفت که در طول این سفر با آنان ملاقات کردیم و در طول آن دوره، زندگی مشترک و روزمره‌ای را با آنان سپری کردیم.

در بین شرایط اولیه‌ای که قبل از همکاری با آنان، به‌ما ارائه شد، این خواهش را نیز از ما کردند که: می‌بایست تمام اتفاقات و حوادثی را که شاهد آن‌ها می‌شدیم، بدون کوچکترین تردید و بدبینی، می‌پذیرفتیم. ما اجازه نداشتیم هیچ سوالی پرسیم مگر آن‌که کاملاً در بطن موضوع راه می‌یافتیم و یا قبلاً، آموزشهایی در این زمینه دریافت کرده بودیم. ما بایستی در کنار آنان، از یک زندگی مشترک و روزمره برخوردار می‌شدیم و در واقع پس از حضور دائمی در کنار آنان، به‌خود اجازه می‌دادیم و